

**بگو: ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده‌اید! از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می آمرزد...**

زمر/ ۵۴

در محضر بزرگان

راهکار رهایی از افکار مزاحم در نماز

استاد فاطمی نیا درباره حضور قلب در نماز می گویند: مر محرم فیض کاشانی در این باره مثال جالبی دارند و می گویند انسانی که شیرینی می خورد، اگر شیرینی به اطراف دهانش چسبیده باشد و آن را تمیز نکند، مگس ها اطراف او جمع می شوند و هرچه آن ها را برانند، باز هم برمی گردند. حال این مگس ها، افکار و اندیشه های ما هستند و آن شیرینی، تعلقات ما به امور دنیوی! وقتی انسان با تعلقات فراوان وارد نماز می شود، این مگس های تخیلات و افکار به دنبال آن به دل انسان هجوم می آورند! راه حلش این است که از قبل آمادگی نماز داشته باشیم و ذهن خود را از این تعلقات دنیوی پاک کنیم تا جلوی هجوم افکار گرفته شود. این تعلقات دنیا بد نیست، ما بدیم که از این ها بت می سازیم. پس باید همیشه در حالت توجه و حضور باشیم تا در زمان نماز، این افکار هجوم نیاورد.

پایگاه رسمی استاد فاطمی نیا

یادش بخیر



حکایت

تقسیم عادلانه در جنگل!

شیر و گرگ و روباهی، گورخر و آهو و خرگوشی را شکار کردند. شیر به گرگ دستور داد تا شکارها را تقسیم کند. گرگ گفت: «گورخر برای تو، آهو برای من و خرگوش برای روباه.» شیر ناراحت شد و گرگ را با چنگال هایش خون آلود کرد. سپس به روباه دستور داد تا شکارها را تقسیم کند. روباه گفت: «خوشبختانه شکارها تقسیم شده اند. گورخر برای صبحانه شما، آهو برای ناهار شما و خرگوش هم برای شام شما.» شیر گفت: «چطور به این گونه تقسیم کردن پی بردی؟» روباه گفت: «از جامه سرخ رنگی که بر تن گرگ کردید.»

داستانک

اسکناس‌هایی که راه می‌روند!

شاید خنده دار باشد ولی یک عالمه اسکناس توی خیابان، در حال رفتن بودند! پدرم برای جمع کردن این اسکناس‌ها صبح زود از خانه بیرون می‌رفت. کار و کاسبی پدرم از این راه بود. او می‌گفت: از ماه شهریور اسکناس‌های بیشتری توی خیابان راه می‌روند، من باید برای جمع کردن این اسکناس‌ها ظهرا به به خانه نیایم. درست زمانی که مردم به خانه می‌روند. شاید کم و بیش اسکناسی خسته گوشه خیابان ایستاده باشد. اگر بتوانم بیشتر از بقیه اسکناس جمع کنم تا قبل از اول مهر پول کیف و کفش مدرسه علی را جور می‌کنم که با کیف و کفش پاره پارسال به مدرسه نرود. گاهی می‌شد از شدت گرمای بی اندازه، اسکناس زیادی در خیابان راه نمی‌رفت و گاهی هم اسکناس‌های هزار تومانی به ۵۰۰۰ تومانی تبدیل می‌شدند که برق خوشحالی را در چشم‌های خسته پدرم می‌نشانند. پدرم از خستگی‌هایش، از آرزوهای بزرگش برای ما، از مایحتاجش و گاهی هم از سیاست‌های دولت که زیاد چیزی هم سر در نمی‌آورد برای اسکناس‌ها حرف می‌زد. نیمه شهریور همان طور که پدر حرفش را زده بود خیابان پر از اسکناس شد. دیگر ظهرا به خانه نمی‌آمد، من با حسرتی آمیخته به بغض با خودم گفتم کاش بزرگ بودم تا پدرم را در جمع کردن این اسکناس‌ها کمک می‌کردم و او می‌توانست ظهرا به خانه بیاید و اخبار را گوش کند. پدرم قبل از باز شدن مدرسه‌ها توانست برای برادر کوچک ترم کیف و کفش بخرد و از این بابت خدا را شکر کرد. شاید پدر شما هم اگر از این اسکناس‌ها جمع کرده باشد، پدر من را بشناسد. پدر من راننده یک تاکسی است و اسکناس‌ها مسافرهاش! حدیث دهقان، پایگاه خبری شاعر

اندک صبر

کیمیای عشق، نور و صبح!

کیمیای عشق را ببین  
کیمیای نور را که خاک خسته را  
صبح و سبزه می کند  
کیمیا و سحر صبح را نگاہ کن  
جای بدر مرگ و برگ خونی خزان  
کیمیای عشق و صبح و سبزه آفریده است



بالگرد آب پاش در حال خاموش کردن آتش در جنگل های کالیفرنیا، عکس از رویترز

دور دنیا

مردی که با هواپیما سر کار می رود!



آدیتی سنترال/ اگر شما هم از آن دسته کسانی هستید که هر روز از شرایط بد کاری شکایت می کنید، خواندن این مطلب برایتان امیدوار کننده است! «کورتون بدنیسکی» مهندس مکانیک آمریکایی که در سانفرانسیسکو زندگی می کند، هر روز برای رفتن به سن کارش مجبور است با هواپیما سفر کند! او هر روز ساعت ۵ صبح بیدار می شود و بعد از خوردن صبحانه، یک ساعت و ۱۵ دقیقه تا فرودگاه شهرش راندگی می کند و از آن جا سوار هواپیمای تک موتوره می شود تا فاصله ۵۵۸ کیلومتری تا شهر او کلند، محل کارش را طی کند. پرواز او هر روز ۹۰ دقیقه طول می کشد. بنابراین او بعد از پایان ساعت کاری در ۱۷ بعد از ظهر و در بهترین حالت ساعت ۹ شب به خانه اش می رسد!

مردی که عاشق جعبه های «آمازون» است!



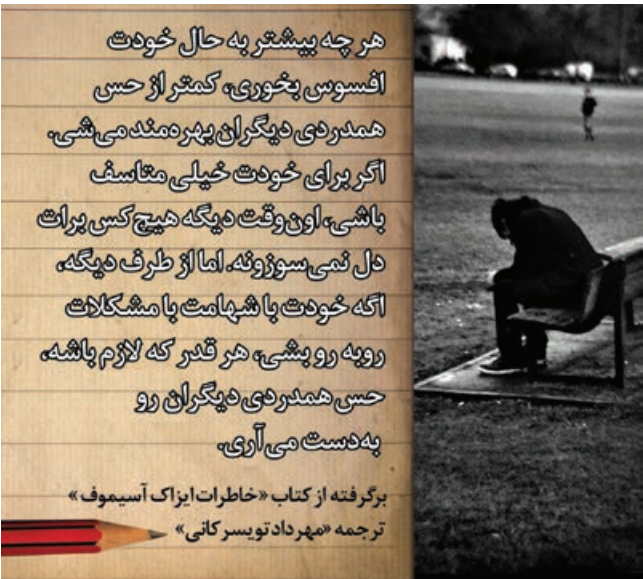
آدیتی سنترال/ «کیسائو سانیو» مرد ژاپنی آن قدر عاشق جعبه های ارسالی سایت آمازون است که از سال ۲۰۰۸ مشغول جمع آوری مجموعه ای از این جعبه ها است! سایت آمازون، مرکز فروش اینترنتی است. او علاوه بر جعبه های سفارشی خودش، از مردم خواسته تا جعبه های خودشان را برایش ارسال کنند و آن ها را در مجموعه اش قرار داده و حالا انبوهی از این جعبه ها در خانه اش در معرض دید عموم قرار داده است!

لغزنده ترین بزرگراه دنیا!



اسکای نیوز/ تصادف یک کامیون حاوی ۳۴۰۰ کیلوگرم ماهی باعث شد تا بزرگراه آمریکایی «اورگان» تبدیل به لغزنده ترین جاده دنیا شود! پخش شدن بار کامیون بر روی آسفالت سبب لغزنده شدن بیش از حد جاده شد تا جایی که امداد رسانی نیروهای پلیس را با مشکل مواجه کرد! این ماهی ها از شدت ضربه له شده اند و جاده به طرز وحشتناکی در لجن پوشانده شد!

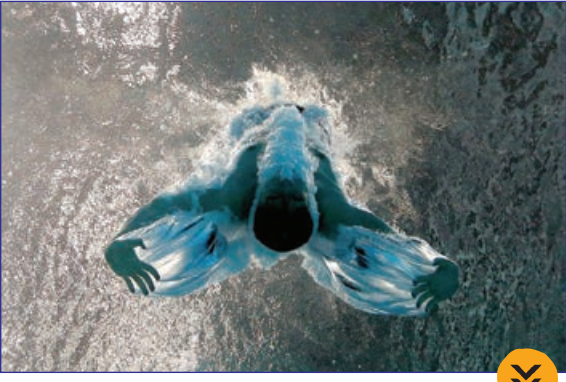
بریده کتاب



«نه» اول را محکم تر بگو!

به طور معمول وقتی با پیشنهادی یا خواهشی از سمت فردی رویه رو می شوم، نمی توانم «نه» بگویم. اگر طرف اصرار کند که دیگر هیچ، هر چقدر هم که آن کار از نظر من نشدنی یا انجامش برابم سخت باشد باز هم نمی توانم قاطعانه «نه» بگویم. گاهی البته خیلی تقصیر من هم نیست، تقصیر طرف مقابل است که از این نقطه ضعف نهایت استفاده را می کند طوری که انگار با دروازه خالی مواجه شده و با زدن گل، تیم را به جام جهانی می برد! واقعیت این است که «نه» نگفتن در مقابل کاری که انجامش به دلایل مختلف اعم از نداشتن توانایی، نداشتن وقت یا تخصص نداشتن سخت است، برای من دو پیامد دارد. اول این که حین انجام مدام خودم را فحش می دهم و به خودم بد و بیراه می گویم که چرا این کار را قبول کردی و در نهایت حس بدم در نتیجه کار هم تاثیر می گذارد و دوم این که با نهایت اعصاب خردی و استرس آن کار را انجام می دهم که این دومی به مراتب از اولی بدتر است. هرچند در هر دو حالت روح و روان آدم درگیر آن کار است اما در دومی طرف مقابل هم بابت کاری که انجام نشده و حساسی که روی انجام شدنش می کرده، ناراحت است و حق هم دارد چون زمان را هم از دست داده است. همیشه با خودم فکر می کنم باید به پیشنهاد کاری که از انجامش عاجزم مثل پیشنهاد مواد مخدر یا کار بدی که زندگی ام را تباه می کند، نگاه کنم و برای این که به این گرداب نیفتم، «نه» اول را محکم تر بگویم. شاید کسی که پیشنهاد می دهد ناراحت شود یا باخودش فکر کند که برایش کلاس می گذارم ولی این ناراحتی و برداشت هرچه باشد به مراتب از بدقولی یا آزار روحی خودم حین انجام کار بهتر است!

مسابقات فوتبال در گل با عمق بیشتر از نیم متر در فنلاند عکس از گاردین



لحظه ابتدایی ورود شناگر روسیه ای به آب در مسابقات شنا در یونان، عکس از خبرگزاری فرانسه

دیر روزنامه

داشتم داشتم حساب نیست

(توضیح: شادی این متن تقدیم می شود برای شادی روح دانشمند کشورمان، مریم میرزاخانی. خداوند بیمارزش). در خبرها بود باستان شناسان ایرانی و چینی در عملیات عمرانی آژداره تهران – شمال بقایای نوعی دایناسور دو پا را در ارتفاعات رشته کوه البرز کشف کردند. گویا قدمت این ردپاها به ۱۷۰ میلیون سال پیش بر می گردد. خبر بسیار مسرت بخشی است که چنین اتفاق علمی جالب و هیجان انگیزی در کشورمان رخ داده است. چون مدت هاست عادت کرده ایم خبرهای علمی که درباره ما منتشر می شود یا درباره رکوردزنی در رشته صیابی ترین مردم جهان باشد، یا در افسردگی مقام بین المللی می آوریم، یا در مصرف لوازم آرایش و جراحی های زیبایی پیشتاز جهان هستیم، یا در ابتلا به انواع و اقسام سرطان در صدر اخبار پزشکی دنیایم و از این جور خبرها! تا تازه وقتی یکی از دانشمندان بین المللی مان فوت می کند، باخبر می شویم که ما یک مریم میرزاخانی هم داشتیم و قدرش را ندانستیم و تازه می شناسیم اش. ولی از حق نگذریم این خبر کشف ردپای دایناسور خیلی خوشحال کننده است. به ویژه از این نظر که در بین کاشفان، دانشمندان ایرانی هم حضور داشته اند. چون اگر فقط دانشمندان چینی در گروه بودند، ممکن بود معلوم شود آن ها ردپاهای خودشان بوده و اشتباه گرفته اند، یا طبق خصلت ذاتی اهالی کشورشان، یکی سفارش داده و آن ها هم دست به تولید فسیل تقلبی دایناسور یا قوطی مایع ظرف شویی و دمپایی لانگشتی بازیافتی زده اند که از خودش طبیعی تر درآمده است! البته روی همین رد پا هم باید بررسی شود تا تاریخ دقیقش مشخص شود. ممکن است با توجه به مدت زمانی که از شروع آژداره تهران به شمال گذشته، شاید ته مانده غذاهای کارگران اولیه این مسیر که گوشه پروژه ریخته بودند، تبدیل به فسیل شده باشد! یا ردپاهای کسانی است که هی رفته اند ببینند این آژداره سرانجامش چه شد و از بس رفته اند و دست خالی برگشته اند، ردپایشان به قدمت و اندازه ردپای دایناسور شده است! از طرفی این خبر نباید برای ما خیلی عجیب باشد. به هر حال ما چیزهایی داریم که از لحاظ تاریخ تولید روی دایناسورها را سفید کرده اند. نمونه اش همین نیسان آبی که تازه قرار شده از سال آینده خط تولیدش متوقف شود، اگر خودروسازان راضی شوند و دلشان بیاید دست از این غنچه بردارند! علی رضا کاردار

تا حالا دقت کردین درست صمون



ایده و اجرا: صابری، مرادی

ماوشما

شماره پیامک: ۲۰۰۰۹۹۹

\* در صورت امکان، دقت بیشتری درباره املائی کلمات داشته باشید. در زندگی سلام ۲۶ تیر ماه، مطلب مربوط به چخوف، کلمه «همزات پنداری» به این شکل مرقوم شده بود.

\* با احترام، جواد سلیمی

\* آیا نمی دانید که «همزات پنداری» با دال ذال است؟

یک استاد ادبیات

\* این چخوف اسمش هم خنده دار! خخخ! ولی خدایش به زور به خندانده شوربش دادین!

\* صالح زاده، شهید

\* ممنون از پیشنهادهاتون برای خواندن کتاب هایی که می خندونمون. واقعا این روزها بهش نیاز دارم. یک کنکوری

\* اشکان عزیزم، از این که این همه برای زندگی مون زحمت می کنی، ازت ممنونم.

\* همسر عزیزم

\* همسر عزیزم مهلا جان، تولدت مبارک. شرمند که روز تولدت کنارت نبودم. خدمت سربازی است دیگر! ان شاء...

سال های بعد در کنارتم. همسر محسن

یش از هر کسی در دنیا

مجهول معادلات را پیدا کردی

وحیف

که آخرین مجهول معادله زندگی ات را

زودتر از آن چه باید پیدا کردی

کاش نبودنت

تفریق ی شد

سید مصطفی صابری